

از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۵)

مالک بن نبی: دغدغه هویت و رویارویی تمدنی^۱

رئیس «مرکز پژوهش‌های فلسفه دین» در بغداد و عضو «فرهنگستان علوم عراق» | نویسنده: عبدالجبار الرفاعی
عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و رئیس پژوهشکده فلسفه و کلام | مترجم: محمد سوری
| ۱۹ - ۳۰ |

۱۹

آینه پژوهش | ۲۱۸
سال ۳۷ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۵

چکیده: این مقاله به تحلیل اندیشه‌های مالک بن نبی، متفکر مشهور جهان اسلام با تمرکز بر مسئله هویت و رویارویی تمدنی در بستر استعمار می‌پردازد. نویسنده نشان می‌دهد که دغدغه محوری مالک بن نبی، رهایی جوامع اسلامی به ویژه جامعه الجزایر، از سلطه استعمار صرفاً سیاسی نیست، بلکه ناظر به ابعاد عمیق تر فرهنگی و روانی و تمدنی آن است. در این چارچوب، استعمار به منزله فرایندی تفسیر می‌شود که از طریق تحمیل زبان و فرهنگ و الگوهای فکری، هویت جوامع استعمارزده را دچار اختلال می‌کند. مقاله با بررسی مفهوم «انفجار هویت» در اندیشه مالک بن نبی، به دوگانگی پیامدهای آن می‌پردازد؛ از یک سو این انفجار می‌تواند به نیرویی برای مقاومت، بیداری و رهایی بدل شود و از سوی دیگر ممکن است به بسته شدن هویت و بدگمانی به دیگری و رد دستاوردهای تمدنی دیگران بینجامد. در بخش دیگری از مقاله، نظریه تمدنی مالک بن نبی با تکیه بر معادله سه گانه انسان و خاک و زمان و نیز الگوی چرخه‌ای تمدن در مراحل روح و عقل و غریزه بررسی می‌شود و پیوند آن با مسئله انحطاط تمدنی توضیح داده می‌شود. همچنین مفهوم «قابلیت استعمارپذیری» به عنوان یکی از ایده‌های محوری مالک بن نبی تحلیل و نقد می‌گردد و نشان داده می‌شود که این مفهوم، در عین برخورداری از ظرفیت تبیینی، واجد نوعی تعمیم و ساده سازی در تحلیل جوامع اسلامی است. مقاله در نهایت با نقد رویکردهای توطئه محور و سرزنش صرف عوامل بیرونی، تأکید می‌کند که فهم بحران و عقب ماندگی جهان اسلام مستلزم توجه هم زمان به عوامل بیرونی و درونی و بازاندیشی انتقادی در مقوله هویت و تمدن است. این مقاله با کسب اجازه از نویسنده محترم به فارسی گردانیده شده است.

کلیدواژه‌ها: مالک بن نبی، هویت، استعمار، استعمارپذیری، مشکلات تمدن، انحطاط تمدنی، جهان اسلام، رویارویی تمدنی.

From an Arab Perspective: Contemporary Thinkers of Iran and the Arab World (5)
Malik b. Nabī: Identity Concerns and Civilizational Encounter
'Abd al-Jabbār al-Rifā'ī / Muhammad Souri

Abstract: This article examines the thought of Malik b. Nabbi, one of the most influential modern Muslim intellectuals, with particular emphasis on the questions of identity and civilizational encounter in the context of colonialism. The authors argue that Malik b. Nabbi's central concern was not merely the political liberation of Muslim societies—especially Algeria—from colonial domination, but also their emancipation from its deeper cultural, psychological, and civilizational effects. Within this framework, colonialism is understood as a process that disrupts the identity of colonized societies through the imposition of foreign languages, cultures, and intellectual paradigms. The article explores Ben-Nabi's concept of the "explosion of identity" and highlights its dual

۱. مشخصات متن اصلی: «مالک بن نبی: هاجس الهوية والصراع الحضاری»، در: عبدالجبار الرفاعی، مفارقات وأضداد فی توظيف الدين والتراث، یورک هاوز (انگلستان)، مؤسسه هندوای، ۲۰۲۵، ص ۲۸۹-۲۹۷.

consequences. On the one hand, such an awakening can become a force for resistance, renewal, and liberation; on the other, it may lead to a closed conception of identity characterized by suspicion toward the Other and the rejection of the achievements of other civilizations. The study further analyzes Ben-Nabi's theory of civilization through his well-known triadic formula of human beings, soil, and time, as well as his cyclical model of civilizational development through the stages of spirit, reason, and instinct. Particular attention is given to the relationship between this framework and the problem of civilizational decline. The article also examines and critiques Bennabi's concept of "colonizability" (*qabiliyyat al-isti'mār*), one of the foundational ideas in his thought. While acknowledging its explanatory value, the authors argue that the concept involves a degree of overgeneralization and simplification in its interpretation of Muslim societies. Rejecting both conspiracy-centered explanations and the exclusive blame placed on external forces, the article concludes that understanding the crisis and backwardness of the Muslim world requires simultaneous attention to both internal and external factors, as well as a critical rethinking of the concepts of identity and civilization. This article has been translated into Persian with the permission of the original author.

Keywords: Mālik Mālik b. Nabī, identity, colonialism, colonizability, problems of civilization, civilizational decline, Muslim world, civilizational encounter.



در دوره دبیرستان با اندیشه‌های مالک بن نبی آشنا شدم و، چنان‌که عادت من در قبال نویسندگانی است که به آثارشان علاقه‌مند می‌شوم، کوشیدم همه آثار او را بخوانم. با این حال، با برخی از ترجمه‌های آثارش و زبان خشک و نامنعطف آن‌ها ارتباط برقرار نکردم؛ فهم بخشی از مطالب برایم دشوار بود و به همین دلیل ناچار شدم بعدها برخی از آن‌ها را دوباره مطالعه کنم.

کتاب پدیده قرآن^۱ نخستین اثری بود که از مالک بن نبی خواندم. ترجمه عربی آن مرا دچار نوعی سرخوردگی کرد و نتوانستم بر اساس آن تصویری روشن و منسجم از دستگاه فکری نویسنده به دست آورم، هرچند چندین بار آن را دوباره خواندم. بعدها، پس از مطالعه دیگر آثار بن نبی، دوباره به سراغ کتاب رفتم و در آن زمان بود که دیدگاه مالک درباره تفسیر وحی برایم روشن‌تر شد. با این حال، به نظرم او در این زمینه سخن تازه‌ای عرضه نکرده است، مگر در نحوه بیان و صورت‌بندی ادبی اندیشه‌ها؛ و در سایر موارد نیز آنچه مطرح می‌کند از چارچوب تفسیر متکلمان درباره وحی فراتر نمی‌رود. در مجموع، هنگام مطالعه آثار مالک بن نبی تحت تأثیر او قرار گرفتم، اما بعدها - زمانی که عقل من به بلوغ و استقلال رسید و نگاه انتقادی‌ام پخته‌تر شد - همان‌گونه که از دیگران فاصله گرفته بودم، از او نیز فاصله گرفتم.

مالک بن نبی سال‌های طولانی از زندگی خود را در پاریس گذراند و با آن‌که زبانش فرانسوی بود [و می‌توانست از امکانات این زبان بهره‌برد]، در پژوهش‌های خود درباره مسائل تمدن، تنها به صورت محدود از فلسفه تاریخ و علوم جدید انسانی و اجتماعی بهره گرفت. میزان فهم و درک او از این حوزه‌ها و نیز مهارتش در به‌کارگیری و تطبیق آن‌ها در حد و اندازه هم‌وطنش محمد آرکون^۲ نبود. این تفاوت، به اختلاف در تحصیلات دانشگاهی هر یک از آن دو، و نیز تفاوت در موضع‌گیری‌شان نسبت به تمدن جدید و بنیان‌های فلسفی آن و دستاوردهای معرفتی‌اش، و همچنین شیوه تعریف هر یک از مفاهیمی چون تراث و اصالت و هویت و دین و عقیده بازمی‌گشت.

اندیشه مالک بن نبی اسیر آرزوها و بلندپروازی‌هایی به وسعت رنج‌های مردمش و دردهای میهنش بود. از همین رو، در نوشته‌های او پژواک اندوه و سوز استعمار الجزایر و مبارزه ملت آن در انقلاب آزادی بخش الجزایر به گوش می‌رسد. نوشته‌های مالک بن نبی سرشار از غیرت نسبت به وطن است و دغدغه محوری آن‌ها رهایی میهن از استعمار فرانسه، بازپس‌گیری کرامت

۱. مالک بن نبی، الظاهرة القرآنية، ترجمه عبدالصبور شاهین، چاپ چهارم: دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۰/۲۰۰۰.

۲. محمد آرکون (۱۹۲۸-۲۰۱۰) اسلام‌شناس فرانسوی الجزایری تبار و استاد اندیشه اسلامی در دانشگاه سوربون. برخی از آثار او به فارسی ترجمه شده است [مترجم].

از دست رفته، احیای زبان عربی، دفاع از هویت در برابر استحاله و ازخودبیگانگی، و پاسداری از دین و فرهنگ اسلامی است. استعمار، زبان و فرهنگ و هویت خود را تحمیل می‌کند. فرانسه اشغالگر نیز زبان و هویت و فرهنگ فرانسوی محور خود را بر بن نبی و مردم الجزایر تحمیل کرد و همین امر بیم از دست رفتن هویت را در او و قومش برانگیخت. هر هویتی که دچار هراس شود، سرانجام منفجر می‌گردد؛ و این «انفجار هویت» در دو جهت عمل می‌کند: یکی مثبت و دیگری منفی. سوئیۀ مثبت آن، به منزله نیرویی شعله‌ور است که به سوختی برای مقاومت و انقلاب و رهایی بدل می‌شود، اما سوئیۀ منفی آن، به سخت شدن و بسته شدن هویت می‌انجامد. هویت بسته، تاب پذیرش آنچه را بیرون از خود است - حتی اگر ارزشمند باشد - ندارد؛ حتی دستاوردهای علوم و معارف جدید که بیرون از فضای آن هویت شکل گرفته‌اند، آن را برمی‌آشوبند و نسبت به آن‌ها بدگمان و محتاطش می‌سازند. در بیشتر موارد، چنین هویت بسته‌ای این دستاوردها را رد می‌کند، و اگر هم ناچار به پذیرش‌شان شود، با دشواری و اکراه و تردید آن‌ها را می‌پذیرد؛ و چه بسا چنین وضعیتی آن را به رویارویی با هر آنچه در هویت و فرهنگ یا دین متفاوت است سوق دهد.

مالک بن نبی یکی از قربانیان محرومیت از هویت بود. خواننده هوشمند و نکته‌سنج در نوشته‌های او زخم‌های استعمار فرانسه بر الجزایر را همچون زخمی تازه و خون‌چکان می‌بیند و در آثارش تصویرهایی از مقاومت هم‌وطنانش در برابر استعمار نقش می‌بندد. بخشی از نوشته‌های او بیانگر پس‌زمینه فکری مقاومت الجزایر در جنگ آزادی‌بخش است. خوانندگان آثار او، در ژرفای وجدان خود اشتیاق به هویت را احساس می‌کنند، و در عواطفشان حسرت گذشته و رؤیای بازپس‌گیری دوران پیروزی‌ها و شکوه صدر اسلام، و سپس روزگار «عصر موحدان»^۱ شعله‌ور می‌شود؛ زیرا مالک بن نبی سقوط دولت موحدان را پایان دوره تاریخی تمدن اسلامی می‌دانست.

پس از یکی از سخنرانی‌های ماسینیون^۲ در پاریس که در آن اشاره کرده بود جنبش وهابی تنها در حجاز وجود دارد، مالک بن نبی - چنان‌که در خاطراتش نوشته است - برای او توضیح داد: «در

۱. دولت موحدان: سلسله‌ای اسلامی در مغرب عربی و اندلس که از دل جنبش دینی اصلاح طلبانه‌ای به رهبری محمد بن تومرت (ف ۵۲۴ق) پدید آمد. پس از او، عبدالمؤمن بن علی (ف ۵۵۸ق) این جنبش را به دولتی نیرومند بدل کرد و قلمرو آن را بر بخش‌های گسترده‌ای از مغرب عربی و اندلس گسترش داد. موحدان با تأکید بر آموزه توحید و اصلاح دینی، یکی از مهم‌ترین قدرت‌های سیاسی و فکری مغرب و اندلس در سده‌های ششم و هفتم هجری به‌شمار می‌آیند [مترجم].

۲. لویی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲) اسلام‌شناس فرانسوی و شیفته عرفان اسلامی که آثار او درباره حسین بن منصور حلاج شهرت دارد [مترجم].

حضور او تأکید کردم که وهابیت پدیده‌ای عربی نیست، بلکه پدیده‌ای اسلامی است. افزون بر آن گفتم این مسأله مشابه جنبش پروتستان در مسیحیت است، و نیز اضافه کردم که من شخصاً خودم را وهابی می‌دانم.^۱

نوشته‌های او از عواطف و غیرت و شهامتی که نسبت به سرزمین خود و دیگر سرزمین‌های اسلامی در او شعله می‌کشید تغذیه می‌شدند. نوشتاری که سرشار از روح مقاومت و انقلاب و رهایی باشد، [به طور طبیعی] آکنده از شور و احساس می‌شود؛ و هرچه این شور و هیجان فزونی گیرد، به همان اندازه عقل و خرد فروکش می‌کند و اندیشه نقادانه عقب می‌نشیند. عواطف برافروخته توان اندیشیدن ندارند، در حالی که عقل برای تفکر عمیق نیازمند آرامش و فرو نشاندن هیجان‌های عاطفی است. اگر آتش عواطف زبانه بکشد، خرد نمی‌تواند از خود پاسداری کند. هر نوشتاری که تنها از عاطفه و احساس تغذیه کند، نمی‌تواند واقعیت را به روشنی ببیند و از فرو رفتن در لایه‌های پیچیده و درهم‌تنیده آن ناتوان می‌ماند.

۲۳

آینه پژوهش | ۲۱۸
سال ۳۷ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۵

مالک بن نبی در صورت‌بندی معادله‌هایی که حاوی نوعی انتزاع و تجرید بود و ساختار ذهنی برخاسته از تربیت یک مهندس را بازتاب می‌داد، برجستگی داشت. او توانست با مهارتی چشمگیر، دستگاه اصطلاحات ویژه خود را بسازد و در آفرینش و ترکیب مفاهیم، به شیوه‌ای شبیه به معادلات ریاضی، تبحر پیدا کند. تحصیلات او در پاریس و تخصصش در مهندسی برق در مدرسه بی‌سیم، همان‌گونه که در خاطراتش آمده، در ساختن ذهنیتی ریاضی‌وار نقش اساسی داشت: «و از این رهگذر قدم به فضایی نهادم که در آن کم و کیف بر همه چیز حاکم است. در اینجا هر چیز تابع سنجشی دقیق است و فرد پیش از هر چیز به ویژگی‌های انضباط و دقت در مشاهده شناخته می‌شود.» او در خاطراتش شیفتگی خود به ریاضیات را چنین توصیف می‌کند: «درس ریاضیات مرا در گونه‌ای جادوی دل‌ربا فرومی‌برد که سراسر وجودم را دربرمی‌گرفت؛ چنان‌که در معادلات و فرمول‌های ریاضی نوعی شعر فریبنده می‌یافتم که از آنچه در اشعار واقعی می‌یافتم، برتر بود.»^۲

مالک بن نبی در مجموعه «مشکلات تمدن» تفسیری از عقب‌ماندگی و انحطاط در جهان اسلام عرضه کرد و با کمک سه عنصر «انسان و خاک و زمان» معادله تمدن را چنین صورت‌بندی نمود. او همچنین مراحل چرخه تمدن را چنین ترسیم کرد: «مرحله روح و مرحله عقل و مرحله غریزه». به

۱. مالک بن نبی، العفن: مذكرات، ترجمه نورالدین خندودی، چاپ اول: الجزائر، دار الامة، ۲۰۰۷، ص ۱۰۰.

۲. همان، ص ۵۰.

باور او، جامعه در مرحلهٔ اخیر وارد تونل انحطاط می‌شود و به وضعیتی درمی‌آید که «در بند پندارِ آسانی و ناممکنی گرفتار می‌شود و از انجام هر کاری ناتوان می‌ماند». به نظر مالک بن نبی، [در تمدن اسلامی] مرحلهٔ روح با جنگ صفین تاریخ‌گذاری می‌شود، و مرحلهٔ عقل با سقوط دولت موحدان پایان می‌یابد و پس از آن مرحلهٔ غریزه آغاز می‌شود. از نظر او، تمدن اسلامی در جامعهٔ موحدان به چرخهٔ کامل خود رسید، و پس از سقوط آنان به سرایشی انحطاط افتاد.

مالک بن نبی در توصیف «قابلیت استعمارپذیری» که در کتاب جدال فکری در سرزمین‌های مستعمره^۱ از آن سخن گفته و در دیگر آثارش نیز بدان اشاره کرده، بسیار دقیق عمل کرده است. او بر این باور است که آمادگی برای تسلیم شدن در برابر استعمارگر در چارچوب «محور طنجه»^۲ - جاکارتا» در برابر «محور مسکو - واشنگتن» عامل اصلی پذیرش استعمار و استقرار آن و تداومش است. به گفتهٔ او، مشکل انسانِ استعمارزده در همین قابلیت نهفته است؛ زیرا این وضعیت، زمینه‌ای اجتماعی و نوعی آمادگی برای استعمار فراهم می‌آورد؛ آمادگی کسی که به تقلید و انفعال و فرمان‌بری خو گرفته است. مالک بن نبی در اشاره‌ای معنادار به رنج‌های شخصی‌اش، نگاه جامعه را به خود و کسانی که مانند او در ستیز با استعمار بودند، آشکار می‌کند و می‌گوید: «ذهنیت بومی و قابلیت استعمارپذیری، همواره بهترین ابزارهای ادارهٔ استعمار علیه من و علیه هر کسی است که بداقبال‌ی‌اش او را به جایی کشانده باشد که بازی را به روشنی ببیند».^۳

مالک بن نبی در این نظر از دیدگاه ابن خلدون دربارهٔ تقلید مغلوب از غالب و شیفگی او به پیروی از حاکم، چندان فاصله نگرفته است. به گمان من، مفهوم «قابلیت استعمارپذیری» دور از این سخن ابن خلدون نیست که می‌گوید: «مغلوب در شعارش و پوشش و آیینش و سایر حالات و عادات خود همواره شیفتهٔ اقتدا به غالب است». ابن خلدون علت این امر را چنین توضیح می‌دهد: «زیرا در نهاد انسان همواره اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروزی که ملت شکست خورده را مستخر خود می‌سازد حاصل می‌شود، و منشأ این اعتقاد یا رسوخ بزرگداشت و احترام قوم غالب در نهاد ملت مغلوب است و یا بدان سبب است که ملت مغلوب در فرمانبری خود از قوم پیروز دچار اشتباه می‌شود و به جای آنکه این اطاعت را معلول غلبهٔ طبیعی آن قوم بدانند، آن را به کمال و برتری آنان نسبت می‌دهد و هرگاه چنین پندار غلطی به قوم مغلوب دست دهد و مدتی بر آن ادامه دهد سرانجام به اعتقاد مبدل می‌شود. پس در اکتساب کلیهٔ آداب و

۱. مالک بن نبی، الصراع الفکری فی البلاد المستعمرة، دمشق، دار الفكر، ۱۴۰۱/۱۹۸۱.

۲. طنجه نام شهری است در کشور مراکش در نزدیکی جبل الطارق و در اینجا نماد غربی‌ترین نقطهٔ جهان اسلام است [مترجم].

۳. مالک بن نبی، العفن: مذكرات، ص ۱۴۹.

شؤون قوم غالب می‌کوشد و به آنان تشبه می‌جوید؛ و معنی اقتدا و پیروی همین است. یا اینکه منشأ تقلید از قوم فاتح این است - و خدا داناتر است - که ملت شکست خورده پیروزی غلبه جویان را از عصبیت یا قدرت و دلاوری آنان نمی‌داند بلکه گمان می‌کند این غلبه در پرتو عادات و رسوم و شیوه‌های زندگی آن قوم حاصل آمده است. و باز هم در موجب غلبه اشتباه می‌کند و این مورد نیز به همان وجه نخستین برمی‌گردد. و به علت همین گونه اشتباهات می‌بینیم که قوم مغلوب خواه در نوع لباس و مرکب و سلاح و خواه در چگونگی پوشیدن و به کار بردن و حتی شکل و رنگ آن‌ها همواره از قوم پیروز تقلید می‌کند و بلکه در همه عادات و شؤون زندگی به آن قوم تشبه می‌جوید و این خصوصیت را می‌توانیم در مناسبات میان پسران و پدران ملاحظه کنیم که چگونه پسران همواره از پدران خود تقلید می‌کنند و خود را به آنان همانند می‌سازند و منشأ این جز اعتقاد پسران به کمال پدران خود چیز دیگری نیست. همچنین به هر کشور و شهری در نگریم خواهیم دید چگونه بیشتر مردم آن‌ها از طرز لباس و رفتار نگهبانان و سپاهیان پادشاه تقلید می‌کنند، چه آن‌ها را بر خویش چیره می‌دانند. حتی اگر ملتی در جوار ملت دیگر باشد و آن را بر آن همسایه غلبه و تسلط باشد ملت همسایه ضعیف از این تشبه و اقتدا بهره‌برگزی خواهد داشت، چنانکه این وضع هم‌اکنون در میان مسلمانان اندلس با اقوام جلالقه^۱ صدق می‌کند و می‌بینیم اهالی آن کشور در طرز لباس و وسایل آرایش و زینت و بسیاری از عادات و احوال به ایشان تشبه می‌جویند و حتی در ترسیم تصاویر روی دیوارها و کارخانه‌ها و منازل از آنان تقلید می‌کنند. چنانکه بیننده اگر با دیده حکمت بنگرد درمی‌یابد که این وضع علامت استیلا و غلبه است، و فرمان مخصوص خداست. و در این باره باید در سیر گفتار معروف "عامه مردم بر دین پادشاهند" اندیشید، چه مفهوم این مثل نیز از همین قاعده به شمار می‌رود، زیرا پادشاه بر زیردستان خویش تسلط دارد و رعیت به وی اقتدا می‌کنند چه اعتقاد مردم به پادشاهان مانند عقیده پسران به پدران و شاگردان به معلمان است، و خدا دانا و حکیم است.^۲

مالک بن نبی بر عوامل تربیتی و فرهنگی و مدنی در شکل‌گیری تمدن تمرکز داشت. با این حال، بسیاری از معادلات او آمیخته با نوعی آرمان‌گرایی است. آرمان‌گرایی او در قالب آرزوهایی نمود می‌یابد که تحقق آن‌ها در واقعیت جوامع مسلمان ممکن نیست، و گاه به تعمیم‌هایی می‌انجامد

۱. گالیسیایی‌ها (جلالقه): قومی ساکن ناحیه گالیسیا در شمال غربی اسپانیا با زبان و فرهنگ خاص خود که زبان‌شان، گالیسیایی، از زبان‌های رومی نزدیک به پرتغالی است. در منابع تاریخی و ادبی عربی و فارسی قدیم، آنان را «جلالقه» می‌نامیدند [مترجم].

۲. ابن خلدون، المقدمة، فصل ۲۳ [ترجمه فارسی محمد پروین گنابادی، ص ۲۸۱-۲۸۲].

که در آن تفاوت‌های روشن درون «محور طنجه - جاکارتا» نادیده گرفته می‌شود؛ محوری که در زبان‌ها و فرهنگ‌ها و قومیت‌ها و میراث‌های تمدنی پیشااسلامی و هویت‌های متعدد خود تنوع فراوان دارد. هر ناظر آگاه به روشنی تفاوت میان اسلام اندونزیایی، اسلام عربی، اسلام ترکی، اسلام ایرانی، اسلام اندلسی و دیگر صورت‌های بروز اسلام در جوامعی که آن را پذیرفته‌اند درمی‌یابد؛ بلکه حتی در یک جامعه واحد نیز تفاوت میان اسلام بدوی و اسلام روستایی و اسلام شهری را تشخیص می‌دهد. دین یکی است و اشتراکات دینی اسلامی نیز یکی است؛ اما اسلام، هنگامی که به مثابه دینداری و فرهنگ و تجلی‌های عینی در واقعیت دیده شود، صورت‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. این تفاوت‌ها در هر جامعه بر پایه زمینه‌های تاریخی هویت ملی آن جامعه و زبان و فرهنگ و تمدن و نیز نوع دیانت و شیوه دینداری آن پیش از ورود اسلام شکل می‌گیرد.^۱

مالک بن نبی، بی‌آنکه خوش‌بینی خود را پنهان کند، بر مواضع رهبرانی چون جمال عبدالناصر و دیگران در «جنبش عدم تعهد» تکیه می‌کرد و مجذوب خطابه‌های آنان بود؛ خطابه‌هایی که شیفته تولید تبلیغات پرهیاهو برای طرح‌هایی بودند که بازتابی بلند در رسانه‌ها داشتند، اما هرگز حضور مؤثر و واقعی در میدان نیافتند. اندیشه «کشورهای مشترک المنافع اسلامی» که مالک بن نبی مطرح می‌کرد،^۲ در واقع نوعی هم‌ترازی و الهام‌گیری از «کنفرانس باندونگ»^۳ جنبش عدم تعهد بود. مالک بن نبی در سراسر زندگی خود همچنان بر این اندیشه تکیه و امید داشت. موضع مالک بن نبی و توجه او به دعوت جمال عبدالناصر برای عدم تعهد، اخوان المسلمین را برانگیخت و برآشفست؛ و چه بسا همین امر یکی از دلایل بی‌میلی و عدم اشتیاق آنان به اندیشه او بوده باشد.

برخی خوانندگان هوشمند، که از تشکیلات جنبشی اسلام سیاسی فاصله گرفته بودند، دستاورد مالک بن نبی را در بنیان‌گذاری زمینه‌ای نظری برای «نبرد تمدنی میان اسلام و غرب» دریافتند و آن را نقطه عزیمت قرار دادند تا دیدگاهی برای «مقاومت معرفتی» در برابر علوم و ادبیات و هنرهای غربی صورت‌بندی کنند. آنان بر بومی بودن و نسبی بودن این علوم و هنرها تأکید کردند و وجود هرگونه وجه مشترک انسانی آن‌ها را بیرون از زمان و مکان انکار نمودند، و ابعاد جهانی

۱. مراجعه کنید به مجموعه «الإسلام واحدًا و متعدّدًا» که تاکنون حدود بیست جلد آن زیر نظر دکتر عبدالمجید شرفی منتشر شده است (بیروت: دار الطلیعة).

۲. «فکره کمونیلث اسلامی» (اندیشه مشترک المنافع اسلامی) عنوان یکی آثار مالک بن نبی است.

۳. «کنفرانس باندونگ» در ۲۴ آوریل ۱۹۵۵ در شهر باندونگ اندونزی برگزار شد. هیئت‌هایی از ۲۹ کشور آفریقایی و آسیایی در آن شرکت کردند، و از دل این کنفرانس بود که جنبش عدم تعهد شکل گرفت.

آن‌ها را خارج از بافت‌های تمدنی خاص نادیده گرفتند. پروژه «اسلامی‌سازی معرفت» نیز از همین تصور تعارض تمدنی میان اسلام و غرب آغاز شد و این پیش‌فرضی کشمکش‌مآب، شالوده‌نظری آن را تشکیل داد. بر پایه همین نگرش بود که «مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی» و نیز دیگر مؤسسات و مراکز پژوهشی و دانشگاه‌ها در کشورهای مختلف تأسیس شدند؛ نهادهایی که هدفشان بازتولید علوم و معارف و ادبیات و هنرهای بشری در چارچوب دین و عقیده و هویت بود. این مراکز پژوهشی و دانشگاه‌ها مبالغ‌ه‌گفتی هزینه کردند، ده‌ها همایش و نشست علمی برگزار نمودند، و هزاران اثر چاپی به زبان‌های گوناگون منتشر ساختند؛ با این همه، در تحقق هیچ‌یک از وعده‌های خود کامیاب نشدند. نیم قرن سپری شد و در این مدت فرصت‌ها و سرمایه‌ها و تلاش‌ها از دست رفت، بی‌آنکه اثری ارزشمند پدید آید که بتواند از آزمون‌های جدی پژوهشی سربلند بیرون آید و جایگاهی در عرصه علم و دانش برای خود تثبیت کند و نمونه‌ای عینی در واقعیت ارائه دهد. آنچه امروز با عنوان‌هایی چون روان‌شناسی اسلامی و جامعه‌شناسی اسلامی و انسان‌شناسی اسلامی و اقتصاد اسلامی و اسلامی‌سازی تاریخ و اسلامی‌سازی ادبیات و اسلامی‌سازی هنر مطرح می‌شود، همچنان در حد رؤیاهایی باقی مانده است که بیشتر بازنتاب آرزوها و خیال‌پردازی‌ها و اوهامی است تا کوشش‌هایی جدی و علمی در عرصه پژوهش.

نمی‌توان اندیشه یک متفکر را از واقعیتی که در آن می‌زیسته جدا کرد. هر اندیشمندى که در معرض ستم و سرکوب و تحقیر قرار گیرد، نمی‌تواند به‌آسانی بر هیجان‌ها و خشم خود مهار زند. افزون بر زخمی که استعمار الجزایر بر جان مالک بن نبی نهاده بود، او خود نیز در پاریس و نیز در وطنش الجزایر، طعم گرسنگی و محرومیت از شغلی آبرومند را چشیده بود و گاه ناچار شده بود به کارهای خدماتی سخت تن دهد. مالک بن نبی انسانی بود با عزت نفس و احساس شدید کرامت. همین عزت نفس و احساس کرامت، در برخی موارد، عقلش را از مهار هیجان‌ها و خشم ناتوان می‌کرد و در بخش‌هایی از نوشته‌هایش نمود می‌یافت. گاه دآوری‌های او در پی برانگیختگی خشم ناشی از اختلافات شخصی شکل می‌گرفت؛ چنان‌که در ماجرای نزاع میان خود و شیخ «العربی التبسی»^۱ در الجزایر — که او را [برای تحقیر] «شیخ ازهری زیتونی» می‌نامید — چنین شد. او خود در توضیح سبب این اختلاف نوشته است: «از آن روز به بعد، از فرهنگ [دانشگاه] الازهر و [دانشگاه] زیتونه که وجدان‌ها و روح‌ها را می‌گشود، به شدت بیزار شدم و آن را بدترین فاجعه‌ای

۱. الشیخ العربی التبسی (۱۸۹۵-۱۹۵۷م): از رهبران جنبش اصلاح دینی در الجزایر و دبیرکل «انجمن علمای مسلمان الجزایر» بود که در مبارزه با استعمار فرانسه نقش مهمی داشت. وی در سال ۱۹۵۷م به‌دست نیروهای استعمارگر فرانسه ربوده و زیر شکنجه کشته شد [مترجم].

می‌دانم که ممکن است جهان اسلام را تهدید کند. اگر قرار است اسلام در وجدان‌ها زنده بماند یا دوباره برانگیخته شود و احیا گردد، باید از آنچه امروز فرهنگ اسلامی نامیده می‌شود، رهایی یابد. این فرهنگ روح‌ها را آلوده می‌کند و سرشت‌ها را خوار می‌سازد و وجدان‌ها را ناتوان می‌کند و فضیلت‌ها را به سستی و انحطاط می‌کشانند. امروز بیش از هر زمان دیگری به این باور رسیده‌ام؛ و تصادفی نیست که مردی چون حسن البنا در شکل‌گیری فکری خود هیچ دینی به‌الازهر یا زیتونه ندارد.^۱ کاش مالک بن نبی زنده بود تا ببیند سرانجام امید بستن به حسن البنا چگونه رقم خورد؛ و شاهد می‌بود که دعوت او چگونه ناکام ماند و هنگامی که در چند کشور به قدرت رسید، چگونه بنیاد دولت مدرن را نابود ساخت. در نوشته‌های مالک بن نبی، نشانه‌هایی از «الهیات رهایی‌بخش» دیده می‌شود. الهیات رهایی‌بخش، خشونت را جزئی بنیادی از ماهیت دین می‌داند و در حقیقت صورتی دیگر از اسلام سیاسی است. باید میان دیدگاه «الهیات آزادی» و دیدگاه «الهیات رهایی» تفاوت نهاد؛ این دو با یکدیگر تطابق ندارند.

مالک بن نبی انسانی غیرتمند و بیدار دل و شجاع بود و در ابداع دستگاه اصطلاحات فکری خود و نیز در برخی تفسیرهایش از مسائل تمدن، هوشمندی خاصی داشت. با این حال، عقل او گاه در بند عواطف و هیجانات و باورها و هویت خویش گرفتار می‌شد. هنگامی که عاطفه و هیجان و باور و هویت سخن می‌گویند، واقعیت در پس آن‌ها پنهان می‌شود و عقل از اندیشیدن نقادانه و آزاد بازمی‌ایستد. معیار سنجش اعتبار اندیشه‌های هر متفکری است چیزی جز واقعیت نیست، در حالی که بخش بزرگی از اندیشه اسلامی معاصر نه تنها واقع‌گرایانه نیست، بلکه اندیشه‌ای است غرق در ستایش‌ها و توجیه‌گری و تحریک احساسات و آرزوها و رؤیاهای رمانتیک و هیجان‌ها.

یکی از عوامل کم‌رنگ بودن حضور اندیشه مالک بن نبی، موضع انکارآمیز و سلبی هواداران او در برابر هرگونه بازنگری ارزیابانه و خوانش انتقادی و سنجش میزان اعتبار اندیشه‌های اوست. هواداران مالک بن نبی و هواداران دیگر متفکران امروز اسلام می‌کوشند دژهایی استوار پیرامون اندیشه‌های آنان بنا کنند تا هر تلاشی برای سنجش این افکار در پرتو واقعیت و کشف نقاط ضعف و سستی و ناپایداری آن‌ها خاموش شود. آنان نمی‌دانند که هر اندیشه‌ای، هنگامی که پیروانش از نقد و پالایش و بازاندیشی آن سر باز زنند و بررسی‌های انتقادی عمیقی برای سنجش میزان انطباقش با واقعیت زندگی مسلمانان بر آن صورت نگیرد، دیر یا زود از عرصه تداول و اثرگذاری بیرون می‌رود.

۱. مالک بن نبی، العفن: مذكرات، ص ۱۵۵-۱۵۶.

مالک بن نبی از جمله متفکران اسلامی است که بیش از بسیاری دیگر به کالبدشکافی مشکلات تمدن اهتمام ورزیده است. یکی از مدخل‌های اساسی او در تبیین این مشکلات، ایده «نبرد تمدنی میان شرق و غرب» است؛ گویی او سخن شاعر انگلیسی، رودیارد کیپلینگ^۱ را در اواخر قرن نوزدهم از سر می‌گیرد که گفت: «شرق، شرق است و غرب، غرب؛ و این دو هرگز به هم نخواهند رسید». پژوهشگر هنگامی که در نوشته‌های مالک بن نبی تأمل می‌کند، درمی‌یابد که این آثار خواننده عادی را بیش از پیش آماده می‌سازد تا جهان را به دو اردوگاه رویاروی و آشتی‌ناپذیر تقسیم کند و همه مشکلات واقعیت را به عوامل بیرونی نسبت دهد.

نمی‌خواهم جنایت‌های هولناک استعمار را انکار کنم، و نه نسل‌کشی بومیان قاره‌های آمریکا و استرالیا، و به بردگی کشیدن آفریقاییان و دیگر ملت‌ها، غارت ثروت‌های سرزمین‌های استعمارشده و مصیبت‌هایی را که در کشورهای ما بر جای گذاشت نادیده بگیرم. ضدانسانی‌بودن استعمار، در همه شکل‌هایش، آشکار است؛ استعمار از هولناک‌ترین جلوه‌های مرگ وجدان اخلاقی در دوران جدید پرده برمی‌دارد. تجاوز استعمار به کرامت شخصی مالک بن نبی و زخم‌هایی که بر هویت او و مردم الجزائر وارد آمد، اندیشه او را در بند عقیده و هویت گرفتار ساخت و ذهنش را در چارچوبی بسته قرار داد که نتوانست از آن رهایی یابد. گرفتارشدن ذهن در افق عقیده و هویت، توان اندیشیدن آزاد را از آن می‌گیرد. در نگاه مالک بن نبی، «نبرد تمدنی» به ابزاری برای تبیین و تفسیر انواع مشکلات تبدیل شد، و تبرئه خویشتن نیز به بهانه‌ای برای نادیده‌گرفتن عوامل درونی عقب‌ماندگی تبدیل گشت.

تفسیر توطئه‌محور، همچنان یکی از ابزارهای رایج برای توضیح علل شکست در جوامع ما بوده و هست؛ ابزاری که ایدئولوژی‌های چپ‌گرا و قوم‌گرا و بنیادگرا از آن بهره می‌گیرند. این نوع تفسیر، بهانه‌ای است برای چشم‌پوشی از پیچیدگی واقعیت و عوامل گوناگون اجتماعی، و افزون بر آن، به ریشه‌دارشدن نفرت از «دیگری» در عرصه فرهنگ و ایدئولوژی و باور دامن می‌زند.

۱. رودیارد کیپلینگ (۱۸۶۵-۱۹۳۶م): شاعر و نویسنده انگلیسی و از چهره‌های برجسته ادبیات دوره امپراتوری بریتانیا است. او بیشتر به خاطر آثار داستانی و شعرهایی با مضامین استعمار، ماجراجویی و اخلاق امپراتوری شناخته می‌شود و در سال ۱۹۰۷ جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد [مترجم].

منابع

- ابن خلدون، المقدمة (تاریخ ابن خلدون)، تصحیح خلیل شحاده، چاپ دوم: بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸ ق.
ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ [چاپ اول: ۱۳۳۶].
رفاعی، عبدالجبار، «مالک بن نبی: هاجس الهوية والصراع الحضاری»، در: مفارقات وأضداد فی توظيف الدين و التراث، یورک هاوس (انگلستان)، مؤسسة هنداوی، ۲۰۲۵، ص ۲۸۹-۲۹۷.
مالک بن نبی، الصراع الفکری فی البلاد المستعمرة، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۱/۱۹۸۱.
مالک بن نبی، الظاهرة القرآنية، ترجمه عبدالصبور شاهین، چاپ چهارم: دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۰/۲۰۰۰.
مالک بن نبی، العفن: مذكرات، ترجمه نورالدین خندودی، چاپ اول: الجزایر، دار الأمة، ۲۰۰۷.
مالک بن نبی، فكرة کمونیلث اسلامی، ترجمه طیب شریف، چاپ دوم: دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۱/۲۰۰۰.
شرفی، عبدالمجید (زیر نظر)، الإسلام واحداً ومتعددًا، بیروت: دار الطلیعة.